

پرچم هنوز دست کاوه است



غلامرضا بنی اسدی روزنامه نگار

خبر شهادتش را در جزیره مجنون شنیدم. از زبان پاسداری که یک پایش در قایق بود و پای دومش روی پل شناور محکم می شد. یادم هست دقیقا ۱۲ شهریور سال ۶۵ بود. گفت: کاوه شهید شد!(ما با یک روز تأخیر خبر را شنیدیم.) همین جمله سه کلمه‌ای روضه شد برای ما. ما اگر چه آن روز در لشکر کاوه نبودیم، دلمان گره خورده بود به عظمت نامی که از او، برایمان افتخار می آفرید. او را از کتاب رزمی بود که هر ورقه‌اش برگ برنده‌ای بود برای ما که شکست دشمن را رقم می زد. به‌واقع و جان یافته در حقیقت، بزرگمردی بود کاوه که نامش به‌سسان زلزله هشت‌ریشتی، پشت می‌لرزاند. چه پشت ضدانقلابی را که در کردستان، «مرگستان» ساخته بود و چه پشت دشمن بعضی را که می‌دانست هر جا محمود کاوه می‌ایستد، باید به زبونی بر زمین بنشیند. قصد فهرست کردن عملیات‌های او را ندارم که کارنامه وی مشخص است و با جست‌وجویی ساده می‌توان بدان رسید. می‌خواهم از عظمت او در میان رزمندگان و افکار عمومی و دل و قلب مردم بگویم که به‌جرت در شمار نام‌آورترین فرماندهان سپاه کشور بود و در خراسان بزرگ نفر اول. همه دوستش داشتیم و به این کار نداشتیم که یگان رزم فلاّن فرمانده، لشکر استم و از کاوه، تیپ. همه را عزیز می‌داشتیم و محمود را عزیزتر. آوازه دشمن شکاری‌اش چنان بود که چنین جایگاهی را هم اقتضا می کرد. همه‌مان را اگر آرزو می‌پرسیدند، پاسخ، جنگیدن در تیپ ویژه شهدا و در رکاب او بود؛ به همین علت بود که ما رزمندگان دیگر تیپ‌ها و لشکر‌ها هم به او علاقه خاصی داشتیم. برای من نه در سال ۶۵ و نه ۶۶ که سال ۶۷، رفتن به تیپ «ویژه شهدا» روزی شد که به لشکر ارتقا یافته بود. ۲ سالی از شهادت کاوه گذشته بود اما انگار در آن قطعه از خاک، در یادگان ویژه شهدا در حوالی مهاباد، زمان متوقف شده بود. هژمونی نام کاوه بر ذرات خاک منطقه هم حکم‌فرما بود. فرماندهان دیگر به کار تدبیر لشکر بودند اما «ویژه شهدا» همچنان لشکر محمود کاوه بود و طوری می‌جنگید که انگار هنوز پرچم به دست کاوه است. اینجا بود که به نامبرایی شهیدان می‌رسیدیم و باورمان تعالی می‌یافت در شکوه «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون.» کاوه زنده بود آن سال‌ها و زنده است هنوز و زنده خواهد ماند که نه شهیدان را مرگ، زندگی کوتاه می کند و نه صاحب نام نیک را مرگ از یاد می برد. زنده است کاوه و «تیک» می‌خورد حضور این شهید صاحب‌نام «تیک» در دفتر روزگار. روزگار هم آن‌شاه... به قرار شهیدان خواهد گذشت بر این ملک که طهارت یافته با خون‌های پاک است و ما شهید کاوه را پشتیبان خواهیم داشت در سختی‌ها و شادای روزهایی که خواهند آمد. کاش نسل نو هم با این قهرمان پهلوان منش آشنا شود و بداند که ایران همواره به داشتن قهرمانان حقیقی، از تنگناها گذشته و گردن بدخواهان را شکسته است و بعد از این هم این چنین خواهد بود با ادامه نسل کاوه. ما را نیاز به قهرمانان کاغذی و ساختگی نیست، ما با مردان واقعی، تاریخ را ورق خواهیم زد. با کاوه و برونی و صیاد و باکری و همت و سلیمانی و آشناسان و علیری و بابایی و دوران ... ما تاریخ را واقعی خواهیم خواند.



فیلم شور شیرین (۱۳۸۸) به کارگردانی و نویسندگی جواد اردکانی مقطعی از زندگی محمود کاوه را به تصویر می کشد که به دنبال آزادسازی شهر سقز است. فیلم در سی‌امین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم فجر، سیمرغ بلورین بهترین فیلم را نگاه ملسی را دریافت کرد. در این فیلم حمیدرضا عمارلو ایفاگر نقش کاوه است.

شهرآورد

روزنامه شهرآورد
شهرامید
وزندگی

آشنیه
۱۳۹۹ شهریور ۱۰
شماره ۱۳۴۴
شماره ۳۱۸۱

۰۴



پیونده ویژه

الهام مهدیزاده
e.mahdizadeh@shahranews.ir



گزارش رز

باید اعتراف کرد. نمی‌شود نوشت و اعتراف نکرد «من مشه‌دی کاوه را نشناختم. من و همه من‌های مثل من مشه‌دی.» کاوه مشه‌دی بود اما برای خیلی از من، به‌خصوص من امروزی - ناشناس است. هم‌زمانش او را می‌شناسند یا پیشمرگه‌های کرد مثل کاک عثمان که او را کاک محمود می‌خواند و می‌گوید «کاک محمود از ماست. از جنس ما؛ غیور، شجاع، جسور.»

گمانم تعریف جامعی باشد از کسی که در ۲۵ سالگی

از جماران تا جبهه


 طاهره کاوه
خواهر بزرگ شهید

وقتی پیکرش را آوردند، اول محرم بود. جمعیتی سمت خانه مباروانه بود. اما نمی‌خواستیم باور کنیم که باید به عزای محمود بنشینیم. محمود تنها برادرم برای همیشه رفت و شهید شد. ۲ سال بعد از تولد من، محمود به دنیا آمد. صدیقه، فاطمه و زهرا فرزندان بعدی خانواده ما هستند. محمود علاقه خاصی به یاد گرفتن قرآن داشت و به‌سبب همین علاقه و هوش زیادش، سریع قرآن خواندن را یاد گرفت و حتی چند جزء از آن را حفظ کرد. پدرم از مبارزان انقلابی مشه‌د بود. آن زمان مقام معظم رهبری هر چندوقت یک‌بار در مسجدهای محله‌های مختلف مشه‌د سخنرانی انقلابی می‌کردند. پدرم برای شنیدن سخنرانی‌ها هر‌طور بود، خودش و محمود را به این مسجدها می‌رساند. یک جور‌هایی محمود جزئی جدانشدنی از پدرم بود. همین مسجد رفتن‌ها، مسیر او را مشخص کرد. شب‌های انقلاب با اینکه سن‌وسالی نداشت، اعلامیه پخش می‌کرد. بیشتر شب‌ها تا صبح بیدار بود تا نوار کاست‌سخنرانی‌های امام (ره) را دوباره ضبط کند. بعدانقلاب به دلیل مهارت زیادش، محافظ بیت امام (ره) شد و مدتی در حسینی‌ه جماران بود. همان زمان در کردستان آشوب شد و به محمود گفتند که راهی غرب کشور شود. چندباری که به مشه‌د آمد، از جماران حرف می‌زد. راحت می‌شد فهمید که محمود واقعا دل‌تنگ امام‌خمینی(ره) و شب و روز‌های جماران است. اوضاع کردستان اصلا خوب نبود. ما خبرها را از رادیو می‌شنیدیم و استرس می‌گرفتیم اما محمود با قدرت آنجا بود و برای امنیت آنجا تا آخرین قطره خوش‌ایستاد. روزی که شهید شد، تمام محله را سیاه پوش کردند. تمام خیابان امام(رضاع) پر بود از جمعیتی که برای تشییع برادرآم آمده بودند. یادم هست روز تشییع محمود، اول محرم بود؛ مثل الان که سالگرد شهادتش دوباره با محرم یکی شده است. پیکرش که رسید، مشه‌د غوغا شد. جمعیت زیادی برای تشییع محمود ما آمده بودند. تشییع پیکر قاسم سلیمانی را دیدید؟ مشه‌د زمان تشییع برادرم، همین طوری بود. جمعیت حتی تا خیابان امام‌خمینی (ره) هم کشیده شده بود. انگار از دل زمین، جمعیتی خروشان می‌جوشید. جمعیت آن قدر زیاد بود که مراسم تشییع پیکر ۶ ساعت طول کشید.

شیر مرد خراسانی کوه‌های کردستان

یادروایت‌هایی برای سی و چهارمین سالگرد شهادت محمود کاوه

فرماندهی یکی از مهم‌ترین و کاربردی‌ترین لشکرهای جنگ را عهده‌دار بوده است؛ «غیور، شجاع، جسور.» یک روز مانده به سی‌وچهارمین سالگرد شهادت محمود کاوه، دنباله همین تعریف را در پلاک سرخ گرفته‌ایم و به روایت‌هایی رسیده‌ایم که قدری نور تابانده به این چهره ویژه. دل‌تنگی دوری امام(ره) و جماران را در حرف‌های خواهر بزرگ‌ترش دنبال کرده‌ایم و چرخ زده‌ایم در محله زندگی و اطراف خانه پدری‌اش؛ جایی که محال است کسی از همسایه‌ها او را نشناسد. بعد احوالات کاک محمود را از کاک عثمان، پیشمرگه کرد و یکی از هم‌زمانش جویا شده و در آخر هم خبر شهادتش را از رفیق و همراه قدیمی‌اش شنیده‌ایم. سواى همه این‌ها به ساعت‌های آخر او در فتح قله ۲۵۱۹ از تفاعات حاج عمران رسیده‌ایم و از نویسنده کتاب «حماسه کاوه» پرسیده‌ایم «کاوه، چطور کاوه شد؟»

همسایه شجاع محله امام‌رضا(ع)

هم مثل پسرش یک انقلابی درجه یک بود و همیشه دشت به کار خیر بود. پیرمرد مغازه دار شهید کاوه را در ۳ کلمه تعریف می‌کند: «خیلی مرد بود.» زن جوانی گوش‌په‌دست از مقابل خانه کاوه عبور می‌کند. همان‌طور که قدم برمی‌دارد، گاه‌وبیگاه سرش را بلند می‌کند تا وضعیت پیاده‌رو را برای راه رفتنی بدون حادثه رصد کند. از شهید کاوه که می‌پرسیم، می‌گوید: می‌دانم از فرماندهان جنگ است، اما اینکه خانه‌اش کجاست و چه کرده است، اطلاعی ندارم. چند سرباز جوان، جلو مغازه خیاطی لباس مردانه ایستاده‌اند. یکی از سربازها لباسش را به خیاط داده است تا عیب و ایرادهايش را برطرف کند. برای صحبت به همدیگر تعارف می‌کنند. خیاط که درحال باز کردن درز لباس است، می‌گوید: «ای بابا، این تعارف کردن‌ها چه معنی

برخی از مهم‌ترین کتاب‌های منتشر شده با محوریت شهید محمود کاوه

از پشت شانه‌هایش
(تألیف:ناه براسانی زندگنی شهید محمود کاوه، قلم: سربازان ۱۰)

مهدی نصیری
انتشارات نمایش نشر ۱۳۹۶

متولد یازده شهریور
(براسانی زندگنی شهید محمود کاوه، قلم: سربازان ۱۰)

داوود بختیاری دانشور
نشر ستاره‌ها (مشهد) ۱۳۸۴

اسوه‌ها
جلد ۲: شهید کاوه

سعید عاکف
نشر شاملو (مشهد) ۱۳۸۴

ساکنان ملک اعظم
(کتاب‌کاوه)

سعید عاکف
چنات فکه و مؤسسه شهید اونی ۱۳۸۴

رد خون روی برف
بزرگ شود دخترم (کتاب‌کاوه)

فرهاد خضری
روایت فتح ۱۳۸۳

۱۳۵۹

- عزیمت به جماران و سرپرستی گروه حفاظت از بیت امام خمینی (ره)
- عزیمت به جبهه‌های جنوب
- عزیمت به کردستان و سرپرستی گروه پاسداران اعزامی به سقز
- فرماندهی گروهان اسکورت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سقز

۱۳۵۸

- عضویت در سپاه پاسداران
- مرب‌گیری در یادگان آموزش نظامی سردادور
- اعزام به تهران برای گذراندن دوره چریکی

- فعالیت‌های انقلابی و پیروزی انقلاب

۱۳۵۵

- تحصیل در دبیرستان خوش‌نیت

۱۳۵۲

- تحصیل در مدرسه راهتمایی

۱۳۴۶

- تحصیل در حوزه علمیه

۱۳۴۰

- ولادت در اول خرداد در مشه‌د

سال شمار زندگی شهید

میراث‌دار غیرت و صلابت پدر

داروندارشان است. وقتی محمود شهید شد، از سپاه به من خبر دادند. می‌دانستند که من با او خانواده‌اش آشنا هستم و رفت‌وآمد دارم. قرار شد من خبر شهادت را به خانواده محمود بدهم. نمی‌دانستم چه بگویم و از کجا شروع کنم. به من گفتند که کرده‌های کردستان از شهادت کاوه بی‌نهایت غمگین هستند و اجازه خواسته‌اند محمود را آنجا به خاک بسپارند. با صحبت‌هایی که می‌شود، بالاخره تصمیم می‌گیرند محمود را در کردستان تشییع کنند و با هواپیما به مشه‌د بفرستند. در این میان مسئولان سپاه به من تأکید کردند که سریع تر خبر را به خانواده کاوه برسانم. چون ساعت ۵ عصر قرار بود خبر شهادت شهید کاوه از تلویزیون پخش شود. با این شرایط باید خبر شهادت را تا قبل از ساعت ۵ به خانواده شهید می‌رساندم. اصلا نای رفتن سمت خانه شهید کاوه را نداشتم. هنوز در مسیر خانه شهید بودم که به من خبر دادند مسئولان سپاه هم در مسیر خانه او هستند. طبق هماهنگی، با هم رسیدیم. آن زمان حاج آقای بختیاری مسئول «نا تاله و انا الیه راجعون...خدا یا! پسرم در راه تو

شهید شد.

حتما شنیده‌اید که می‌گویند: «پسر کاو ندارد نشان از پدر. شهید کاوه مثل پدرش بود. محمود شجاعت، غیرت و صلابتش را از پدر به ارث برده بود. یادم هست قرار بود جاده سردشت را از ضدانقلاب پاک‌سازی کنیم. زمستان‌های استان‌های غربی را حتی اگر نرفته باشید، حتما وصفش را زیاد شنیده‌اید. کولاک بود با برف سنگینی که گاهی تا زانو در آن فرومی‌رفتیم. پاک‌سازی جاده سردشت با این شرایط سخت و حضور ضدانقلاب، دهم‌رحله‌ای‌شند. هر مرحله سعی می‌کردیم چند کیلومتر را بازگشایی کنیم. اواسط کار بودیم اما سرما و جنایات ضدانقلاب، بچه‌ها را خسته کرده بود. محمود تصمیم گرفت دیداری با امام خمینی(ره) برای بچه‌ها فراهم کند تا با این دیدار، خستگی بچه‌ها از بین برود. شهید کاوه خیلی تلاش کرد تا بچه‌ها به این دیدار بروند. وقتی هم‌قرار بود بچه‌ها می‌ایستاد و همه را بدرقه می‌کرد. بعد با من و بدون آنکه از ماشین سپاه استفاده کند، راهی می‌شد.